

میخائیل شالوف*

ترجمه و تلخیص: ناصر فرشاد گهر**

آیا جهانی شدن و آزادسازی، اقتصاد سیاسی اسرائیل را عادی می‌کند؟

۱۰۱

در پژوهشی که در سال ۶۰ میلادی، اقتصاددان برجسته Don Patinkin، تحت عنوان «اقتصاد در اسرائیل - در دهه نخست» به انجام رساند، نشانه‌هایی از ناخشنودی وی از رهبران سیاسی اسرائیل در مورد نادیده گرفتن قوانین اقتصادی دیده می‌شود. در آن سالها دولت بیش از دریافت‌هایش، هزینه می‌کرد؛ ظاهراً جامعه نیز مصرف فراینده ای داشت. Patinkin بر این باور بود که خط مشی گذاران باید سیاست‌هایی همراه (منطبق) با بازار داشته باشند. البته او در اشتباه بود؛ چرا که رهبران کشور توانستند به بهانه شرایط جغرافیایی، و امها و هدایایی کسب نمایند. آنها به نوسانات بازار اعتنایی نداشتند. منطقی که سیاست‌های مبتنی بر ولخرجی را توجیه می‌کرد، نوپا بودن دولت و ارایه خدمات به یهودیان مهاجر بود.

طی دوره نخستین پیدایش چهار دهه ای اسرائیل، چند نکته مورد اجماع نظر سیاستمداران بود: ساماندهی و تشویق به مهاجرت، تعهد دولت در مورد تأمین امنیت اقتصادی همه شهروندان یهودی؛ کاهش فاصله طبقاتی میان گروه‌های نژادی یهودیان و

*Michael Shalev, "Have Globalization and Liberalization Normmalized Israel's Political Economy," *Israel Affairs*, vol.5, No 283, winter- spring 1999, pp.121-155.

** دکتر ناصر فرشاد گهر، استادیار دانشکده امور اقتصادی است.
مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلد پنجم، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲ - ۱۰۱.

نهایتاً نقش حکومت در توسعه اقتصاد در ۱۰ الی ۱۵ سال گذشته، این چهار اصل، عمیقاً در جامعه جا افتاده بود. دیدگاه نئولیبرال که به فرد می‌اندیشید، دولت را مانعی برای اقتصاد بازار می‌دانست و این اندیشه، توسط اقتصاددانان و بازرگانان ناراضی پشتیبانی می‌شد. دو حزب سیاسی اساسی اسرائیل که در حکومت شرکت دارند نیز چنین نقشی را برای دولت قایل بوده‌اند. همچنین در ساختن اقتصادی جذاب برای سرمایه‌گذاران خارجی و دیگر محک‌های (Shibbaletbs) آزادسازی اقتصادی، آیا امتیازات دیرپای استثناگرایان رو به پایان است؟

این گفتار، مدارک تجربی اقتصاد سیاسی اسرائیل که از منابع مستند و داده‌های عمومی، به دست آمده، را بررسی و سنجش می‌کند. به دو دلیل، این امر کار آسانی نیست. اول این که: آزادیخواهی، نمایی است که بازیگران آن، اغلب دلایل خوبی برای به کار بردن اطلاعات غلط و پنهانکاری دارند. دوم این که: ما در این جا، به جمع‌آوری نتایج بی‌طرفانه‌ای که بسیاری از نویسندگان آنها را به سختی به دست آورده‌اند، اقدام می‌کنیم. در این صورت، نظریه و سنجش به تفسیر این مدارک محک‌های بسیاری می‌کنند.

این دیدگاه فرض می‌کند که حکومت و اقتصاد، همواره به یکدیگر وابسته‌اند. عوامل این وابستگیها به تلاشها و اتحادهای میان بخشها و طبقات سیاسی از یک سو و سیاست رهبران حکومت از سوی دیگر، باز می‌گردد.^۱ هنگامی که رهبران پیشکسوت سیاسی از طریق موسسات، ائتلافها و گفتمانها پشتیبانی می‌شوند، سخن گفتن از یک رژیم سیاسی، مفید است. توسعه رژیمهای سیاسی برای ایجاد ساختار اقتصادی و مدیریتی جدید، سبب گسترش اندیشه اقتصاد سیاسی می‌شود.^۲ به منظور درک این که چرا اسرائیل یک مسیر لیبرالیزاسیون را در پیش گرفته است و این انتخاب، چه معنایی دارد، در بخش بعد به عناصر پایدار و پویای تاریخ سیاسی-اقتصادی توجه خواهیم کرد و ویژگیهای منطقی و درونی رژیمهای گذشته و حال کشور و تشنجات و شرایطی که آنها را پدید آورده است را، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

این گزارش از متونی که به مطالعه تطبیقی اقتصاد سیاسی اسرائیل و نتایج

«جهانی شدن» در سیاست می پردازد الهام گرفته است. برخی از دانشمندان به شدت با این موضوع مخالفند و آن را پایان حاکمیت ملی تلقی می نمایند. گرچه منطقی تر این است که نتایج جهانی شدن در اقتصاد اسرائیل در نظر گرفته شود.^۴ تحقیقات مقایسه ای کنونی مدعی است که استقلال اقتصادی در برابر تجارت جهانی و جذب سرمایه ضعیف می شود. موقعیتهای لیبرالیزه کردن، به صورتی مکانیکی، یکپارچه نبوده است: «جهانی نمودن» نیز خود فشارهایی را در برخی ابعاد وارد می کند. به هر تقدیر، اختلاف نظر بر سر لیبرالیزه یا جهانی کردن در مبارزات میان احزاب به چشم می خورد.

اقتصاد سیاسی استثناگرایی در اسرائیل

همه افرادی که به بررسی جامعه اسرائیل در دهه پایانی می پردازند، نمی توانند کاهش رشد بازار و فرهنگ بازاری را در اسرائیل رد کنند. به یاد آوریم جمله معروف (John, G.Puggic) را که می گفت: «کاهش رشد بازار با توجه به رژیمهای سیاسی - اقتصادی گوناگون در اسرائیل مفید بوده است.» با توجه به این که رویدادهایی مانند استعمار یهودیان مهاجر و زدو خورد آنها با فلسطینی ها و جهان عرب نیز حایز اهمیت است. به طور خلاصه، مهاجرت یهودیان به سوی تشکیلات سیاسی جنبش صهیونیستی و تشکیل دولت یهودی در فلسطین، به تحرک سرمایه و خرید زمین انجامید. به دلیل بازار نامساعد کار، میان کارگران و جنبش صهیونیستی، همکاری بسیار ایجاد شد. تشکیلات صهیونیستی، جنبش (نهضت) کارگران را تقویت کرد. به این ترتیب که با کمک هزینه مالی و خدمات اجتماعی، از کارگران یهودی حمایت می کرد.

جنبش کارگری بیش از یک دوره طولانی بر سیاستهای صهیونیست ها تأثیر تعیین کننده داشت. این مسئله هویت کلکتیویسم (تجمع گرایی) را با ایدئولوژی سوسیالیستی آزمود. در حقیقت، سوسیالیسم از نظر کارگران صهیونیست، در درجه دوم اهمیت قرار داشت، نکته مورد نظر آنها ملی گرایی یهودی بود. حزب کارگر حاکم، اقتصاد مداخله جورا پذیرفته بود و در همان حال، بدعت گذاران پیوند با سوسیالیسم پارلمانی غرب را بعد از جنگ و نیز

ملی‌گرایی و سیاست‌های رفاهی را پذیرفته بود. در حالی که صنایع خصوصی در وهله اول نیاز به اقتصاد کنترل شده (حمایت مالی) داشتند به هیچ وجه، بوزروازی محلی توانایی برعهده گرفتن مدیریت توسعه اقتصادی را نداشت. در پهنه مسایل اجتماعی، در این هنگام، نظام مدرن بیمه اجتماعی، به همراه اصلاحات انگلیسی، بعد از جنگ، مورد توجه قرار گرفت.

در هر حال، مداخله جویبی حکومت از نظر ساختارهای ویژه اسراییل به طور منطقی شکل گرفته بود: مبارزات ارتش و نیروی دفاعی کشور، موجب برخاستن موج عظیمی از مهاجران جدید شد؛ به دست آوردن قلمرویی از سرزمینهای عربی و کنترل آن توسط دولت و توسعه اقتصادی که اجازه جذب مهاجران را می‌داد و نهایتاً حذف وابستگی اسراییل به دریافت وام و هدایا. این اقدامات، در واقع، تأثیر تفکراتی بود که از سوی مداخله جویان، از دولت درخواست می‌شد، در حالی که دولت نیز اجباری به انجام آن نداشت. همچنین، در حالی که کشمکش شرق و غرب، کماکان ادامه داشت، میزان جذب سرمایه‌های اهدایی از سوی کشورهای خارجی، به سیاست طرفداری از غرب منجر می‌شد. با این همه، این قدرت را که از آلمانها خسارتهای یهودی‌کشی زمان جنگ را بگیرند، نداشتند. این کمک و هدایا یا انتقالهای یکطرفه، بر رشد اقتصادی کشور تأثیر تعیین کننده داشت چرا که توانایی حکومت با تحرک پول و مشارکت مردم افزایش یافته بود و چرخه‌های تجاری دولت به طور موثر به وسیله موج مهاجرت در میان سختیها و جنگهای متناوب به حرکت درآمده بود. تحت تأثیر چنین شرایطی، به وجود آمدن بازارهای آزاد و سرمایه‌گذاری در بخشهای خصوصی سازی، دور از انتظار بود.

ثبات و تغییر

شاید واضح‌ترین دلیل استحکام ساختاری حکومت در اقتصاد اسراییل، پیوستگی است که بعد از انتخابات ۱۹۶۶ پدیدار گشت؛ وقتی دوره طولانی حکومت حزب کارگر ناگهان به پایان رسید، علی‌رغم خواسته حکومت جدید (لیکود) که عبارت بود از مبادرت به تغییر اساسی در لیبرالیسم^۴، متغیرهای مشخص شده سیاست اقتصادی، شامل موارد زیر گردید:

- ۱ - هزینه بالای حکومت و اشتغال، به سطح توسعه اقتصادی ارتباط داده شد.
- ۲ - کنترل پس اندازها، سرمایه‌ها و سرمایه‌های خارجی توسط دولت، به طور گسترده انجام گرفت.
- ۳ - مالکیت عمومی نسبتاً متعادل در کنار میزان بالای کمک مالی بخش خصوصی و مالکیت گروه‌های تجاری هستادروت Histadrut به وجود آمد.
- ۴ - تسهیلات و یارانه‌های تجارتي دولتي به صورت قانوني برای شرکتهای خصوصی ایجاد شد.

۱۰۵

از موارد گفته شده نمی‌توان نتیجه گرفت که سیاست اقتصادی، تغییر ناپذیر است؛ گرچه این تحولات را نمی‌توان از طریق بیانیه‌های سیاسی تشخیص داد؛ بلکه با تمرکز دقیق و گسترده بر خط‌مشی‌ها درک خواهد شد. از این راه شاید بتوان واژه‌های به کار برده شده توسط نظام‌های اقتصاد سیاسی را بهتر تحلیل کرد. برای فهم لیبرالیزاسیون اقتصادی کنونی در اسرائیل، دو نظام، قابل ملاحظه و بررسی است. اولی، دوره رشد سریع از اواسط دهه ۵۰ تا اواسط دهه ۶۰ است؛ که دو عامل مهم آن را تحت تأثیر قرار می‌داد: اول، کمک‌های آلمان و هدایای خارجی دیگر کشورها؛ دوم، انبوه مهاجران بی سرمایه که موجب شد بازارها را برای خانه‌سازی و مصرف کنندگان ضروری توسعه دهند و به طور همزمان نیروی کار ارزان را برای تولید تدارک ببینند. حکومت در موقعیت استراتژیک، به عنوان متغیری که مهاجرت و سکونت را کنترل می‌کند، اختیار هدایای خارجی و خانه‌سازی و سیاستگذاری صنایع را در دست گرفت. دولت، یک اقتصاد منظم با برنامه را به وجود آورد که با اتحادیه‌های عمومی، خصوصی سازی و سرمایه Histadrut در رقابت بود. از این رو تعدادی از کارگران با توجه به ملیت و گروهی نیز که از نظر حزبی به آن وابسته بودند، طبقه‌بندی شدند. این آرایشها که در سطور دیگر با عنوان نظام سال ۱۹۴۸ یادآوری می‌شود، در تحرک بازرگانی جامعه دخالت داشته، ولی استقلال داخلی را تحت تأثیر قرار داد.^۵

بعد از یک دهه پرشتاب، عمر این نظامها نیز به اتمام رسید. ایجاد آشفستگی در نیروی اشتغال، با کاهش وابستگی کارگران به حکومت و احزاب حاکم پیوند داشت. خاتمه مهاجرت

و کمک مالی آلمان به حکومت، موجب شد که تأثیر این دو عامل در میدان اقتصادی از بین برود. در چنین شرایطی نظم بخشیدن به نیروی کار و سرمایه، لازم به نظر می‌رسید. یکی از ابزارهای ایجاد نظم، کاهش سرعت در اعمال سیاستهای اقتصادی (The Miton) در فاصله سالهای ۱۹۶۶-۶۷ بود.^۶

جنگ ۶ روزه (در سال ۱۹۶۷)، موجب تجدید نظر در متغیرهای رژیمهای سیاسی-اقتصادی اسرائیل شد. سیاستمداران و بروکراتهای ارشد، نگرش دیگری برای اقتصاد لسفر (Laissez-Faire) در نظر گرفتند و برخی متغیرهای اصول اقتصادی که محور اصلی در مسایل اقتصادی تلقی نمی‌شدند، حذف گردیدند. در برابر، محورهای نوینی که ترکیبی از صنعت و ارتش (نیروهای نظامی) بود، به وجود آمد.^۷ مبنای این توسعه، ترکیب استوار حکومت و تقویت مالی-نظامی بود. اشغال غزه و ساحل غربی و گسترش بازار و بهبود نیروی کار، نقش مهمی داشت.

طی دهه ۷۰، ساختار اقتصادی اسرائیل و بازار کار به طور فزاینده‌ای دوگانه شد. «تجارت بزرگ» در بخش بروکراسی توسعه پیدا کرد، ظاهراً توسط دولت یا Histadrut به طور متناوب با نیازمندیهای ارتش مرتبط شد. استخدام، بویژه در بازار کار دولتی از طریق نیروی کار یهودی تأمین می‌شد. پس از آن، برای رقابت اقتصادی و در بخش خصوصی از اشتغال و نیروی کار عرب نیز یاری گرفته شد.

در دوران پیش از جنگ در سال ۱۹۶۷، ارتباط بین مدل رشد و حمایت مالی دولت، به سرمایه و نیروی کار بستگی داشت. بخش بوروکراتیک از حمایت و کمک مالی دولت برخوردار بود و نقشهای کلیدی این سیاست، برعهده بانکها و تشکیلات تحت کنترل آن بود و کارگران قدرتمند، در تجارت بزرگ و در بخش Histadrut، شرکت می‌کردند. به همین دلیل، دولت متوجه شد که مرهون این نیروی قدرتمند است و چنانچه قوانین مرسوم در جهان اقتصاد ایجاب می‌کرد- نمی‌تواند برگشت سوبسیدها را انتظار داشته باشد. کمبود موازنه هزینه بخش دولتی بود و دولت را به سیاستی وا می‌داشت که نتیجه آن اقتصاد توأم با رکود اسرائیل بود که در پی جنگ ۱۹۷۳ و پیدایش بانکهای جدید و ادغامهای اقتصادی پدید می‌آمد.

شرایط اضطراری طرح بازگرداندن اقتصاد اسرائیل در (ژوئن ۱۹۸۵)^۸ از لبه نابودی تورم فزاینده، کم اهمیت تر از تغییرات ساختاری رژیم اقتصادی بود. اجباری ترین تفسیر طرح پایداری، شبیه طرح Miton بود که کوششی مضاعف برای به دست آوردن استقلال داخلی به وسیله تقویت نظام بازار است. تدبیر و اصلاحات ساختاری موقت سبب ایجاد مکانیسمی شد که به طور مستقیم یا غیر مستقیم، دولت هزینه شرکتها را تقبل می کرد. کاهش ارزش پول، سیاست حمایت، تعیین قیمت و قرضهای عمومی غیر مرتبط و نفوذ محرکان (عاملان) سرمایه گذاری توسط سیاستگذاران، پایه ریزی می شد.^۹ چرا دولت مدت زیادی را به پاسخ سیاستهای مرتبط با مسایل رکود اقتصادی و تورم روزافزون پرداخته بود، در حالی که اغلب ناظران، به کاهش نقش دولت در حد یک ناظر در افکار عمومی تأکید می کردند؟ سرانجام، دولت برای چندمین بار در جهت بازگرداندن استقلال داخلی و ارایه ابتکار به منظور تثبیت و پایداری اقدام نمود. در بحران اقتصادی سال ۱۹۸۵، حالت ویژه ای، اساس حکومت و مشروعیت آن را به مراتب بیشتر از کارآمدی اقتصاد تهدید می کرد و در حالی که منتقدان به طرحهای اقتصادی مؤثر شک داشتند، نتایج این طرحها در کارآمدی و استقلال داخلی دولت حقیقتاً بسیار مؤثر بود. صحبت در مورد نیاز به یک رهبر قدرتمند از میان رفت، استفاده دولت از منابع اقتصادی و منبع مالی، مؤثر واقع شد. این مسئله راه اندازی هزینه به تعویق افتادن ارتش را ممکن ساخت و موجب حمایت عمیق از پر شدن اندوخته خارجی گردید. سهم اساسی این کمک را آمریکا به عهده داشت.

البته این، دلیل نمی شود که بحران شدیدی را که سبب ناپایداری اقتصادی شد، با منفعتهای حکومت مرکزی مرتبط بدانیم. به عبارتی هنگامی که تاریخ در یک چهار راه اصلی تغییر می کند، چندین متغیر اتفاقی در نیمه سال ۱۹۸۵ به هم نزدیک شدند. اول: خیلی از شرکتهای بزرگ اسرائیلی و سرمایه گذاران اعتقاد داشتند که سودمطالبات ارتش و کمکهای مالی فراوان دولت، اندازه مشخص ندارد و استراتژی اقتصادی نیازمند بازنگری بیشتر و جدی تر بود. دوم: توافق سیاسی در نیمه سال ۱۹۸۵، برای تحولات سیاسی بسیار مساعد بود و میدان کوچکی برای بهره وری از رقابت حزبی تحت حکومت واحد ملی به وجود آورد که

در مراحل ابتدایی بود؛ و رهبری Histadrut نسبت به شرایط «طرح تثبیت» ارایه شده که انتظار کسب دستمزدهای واقعی را می داد، مخالفت بیشتری نشان داد. در حالی که انتخابات آن زمان، مرهون کمکهای حکومت بود. همه این پیشامدها مهارت بی سابقه اقتصاددانان حرفه ای در سازمانهای دولتی و بخشهای اقتصادی دانشگاه را به منظور ارایه طرح تثبیت، نشان می داد. برنامه ریزان، فرصتی برای برنامه دوره بحران معین کردند و سیاستی برای جهت دادن مجدد اقتصاد طراحی کردند. آیا آنها در آزاد کردن اقتصاد اسرائیل موفق بودند؟

شاخصهای لیبرالیزاسیون

عبارت لیبرالیزاسیون، نمونه عملی برای اصلاح سیاستهای تجاری کشور و رژیمهای مربوط به ارز خارجی این سیاستهاست. از دیدگاه کلان، هدف عمده آزادی اقتصادی، ایجاد اصلاحات در اسرائیل است و در جای دیگر، تغییر اساسی بخش کارگری بین بازارها و دولت توسط ابزاری مانند خصوصی سازی، کاهش مالیات و هزینه و مقررات زدایی بخشی و غیره است. برای توسعه این هدف، مالکیت دولت، تعدیل شده و نقشهای تعدیل کننده در بازار به نفع بخش خصوصی کاهش داده شده و در نتیجه، شرایط برای رقابت جهانی آماده می شود.

بین المللی گرایی

در سال ۱۹۹۶، سیاست بین المللی اسرائیل در ۱۸ کشور از میان ۴۶ کشور - که شامل تمام OECD و رشد سریع NICS و درآمدهای ملی آنها بود - توسط کتاب سال رقابتیهای جهانی طبقه بندی شده بود. آزادسازی تا اندازه ای آشکار می کند که اقتصاد جهانی در سطح کلان، به وسیله خرید بیشتر از جهان خارج و فروش بیشتر به آنها تثبیت می شود و در سطح خرد توسط حذف واردات انحصاری و محرکهای صادراتی تأمین می گردد. میدان و مقررات بازرگانی می تواند تنها بخشی از یک داستان باشد، هر چند، به طور خاص در اسرائیل سیاستگذاری، برجسته ترین قسمت روابط اقتصادی خارجی شده است. آزادسازی یک تغییر در ویژگی سرمایه داخلی را در بر دارد، از دولت تا بازار و از هدایا یا وامها تا سرمایه گذاریها.

آیا اقتصاد در بیشتر از بعد تجاری مورد بررسی قرار گرفته است؟ نظر به این که تأسیس یک دولت - به طور مثال اسرائیل - از قدیم به کالاها و خدمات وارداتی وابسته بوده است، در حال حاضر، توانایی پرداخت هزینه واردات را تنها از طریق درآمد صادرات ندارد. به عبارتی ارزش تمام بازرگانی (صادرات و واردات) - اگر نوسانهای اقتصادی را کنار بگذاریم - به تولیدات ملی بستگی دارد که همیشه قابل مقایسه با دیگر کشورهاست. (سه چهارم یا بیشتر از تولید ناخالص ملی) ارقام، نشان دهنده یک گرایش نزولی میان سالهای اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۹۰ است. بخشی از آن، به وسیله شناسایی سرعتهای رشد قوی ارتباطات اسرائیل در دهه ۹۰ است که در سایه افزایش عمده در حجم مطلق بازرگانی ایجاد شد. برای تثبیت قیمت دلار در واردات و صادرات، حتی سرعت رشد جمعیت نیز محاسبه شد. به علاوه، دو متغیر بازرگانی اسرائیل که جدا از هم به نظر می رسید، به هم نزدیک شده اند. بانک اسرائیل تخمین زد که جایگذاری متغیرهای بی طرف در طی دهه ۹۰ تولید داخلی را از ۵۰ درصد به ۷۰ درصد افزایش خواهد داد. در نتیجه واردات مازاد کشوری ۱۵ درصد از تولید داخلی بیشتر بود که استانداردهای OECD را دچار نوسان کرد.

از لحاظ تئوریک، بسط تجارت باید اثرات مهمی در اقتصاد خرد بر جای گذارد. الزام تولیدکننده های داخلی به احساس رقابت خارجی و تقویت صادرات، سود نسبی در بازارهای جهانی را به دنبال خواهد داشت. اولین متغیرها، اقدام به همکاری در جایگزینی واردات است که با پایداری و تثبیت، فزونی می یابد. بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، ۳۰ درصد افزایش در نفوذ بازارهای داخلی به دلیل افزایش تولید کالاها داخلی بود. هنوز رقابتهای وارداتی به وسیله تمایلات انحصارطلبی واردکنندگان ضعیف مانده بود. در هر حال در دهه ۹۰ این موانع کم شد.^{۱۱}

آیا ماهیت جریان سرمایه تغییر یافته است؟ «جابه جایی یک طرفه» از طرف همدستان و حکومتهای خارجی، همیشه برای تعهدات خارجی اسرائیل و برای دارایی نقش دولت در اسرائیل قاطع بوده است. یک قسمت از سرمایه اهدا شده از یهودیان Diaspora ناشی شده است که به تدریج نفوذ خود را کاهش داده است. با شروع دهه ۷۰، حکومت ایالات متحده،

منبع برجسته‌ای شده است. در اواخر دهه ۷۰، واردات ارتش آمریکا حدود ۸ درصد تولید ناخالص ملی بوده و کمکهای آمریکا به آنها تمام و کمال داده شده است (شکل ۱). در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ ارتباطات اقتصادی خارجی اسرائیل تغییر جدید چشمگیری کرد. شکاف عمیقی در حمایت اسرائیل به وجود آمد که از دولت ایالات متحده تا ارتش آن را فراگرفت. در ابتدای نیمه دهه ۱۹۹۰، میانگین کمکهای خالص ایالات متحده بیش از ۳ میلیارد دلار در سال بود که یک میلیارد دلار از دوره قبلی بیشتر بود. در همین زمان، خرید اسرائیل از بخش وارداتی، به دلیل توجه به رشد سریع تولیدات داخلی کاهش یافت. با ترکیب نتیجه این دو روش، برای بیش از یک دوره، نسبت کمک (مالی) به ارتش دو برابر شد.

بدین ترتیب، نه تنها میزان هدایای خالص در کمکهای ایالات متحده از اواسط دهه ۸۰ افزایش پیدا کرد، بلکه تغییر حکومت کارگری بعد از انتخابات سال ۱۹۹۲، موجب شد که اسرائیل تضمین ایالات متحده را برای وامهای تجاری آینده به ارزش ۱۰ میلیارد دلار به دست آورد. با توجه به آرامشی که به دنبال انتخابات سال ۱۹۹۲ ایجاد شده بود، ضمانتهای وام به تثبیت اعتبار تجاری اسرائیل در نزد عموم کمک کرد. این کمکها در دهه ۹۰، ادامه یافت و سبب افزایش صادرات غیر نظامی شد. سیاستی که موجب کاهش کسری بودجه و بدهیهای عمومی و افزایش قرضهای خارجی می شد. مفهوم سیاسی - اقتصادی این تغییرات، چند بعدی شدن است. افزایش موارد کمک ایالات متحده و افزایش وام تضمینی، وسعت و استقلال دولت را در میدان اقتصادی زیادتیر کرده است. در همین زمان، کسری بودجه، توسط کمکها جبران شد و کمبود مالی شدیدی که در بحران قبلی، به وجود آمده بود، برطرف شد، کمک آمریکا شرایطی را برای آزادسازی بازار سرمایه و نظام تغییر یافته خارجی به وجود آورد که امکان تبادل سرمایه در بازار را فراهم کرد. سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI)، نوظهورترین و جالب توجه ترین عنصر در پیوستن اسرائیل به اقتصاد جهانی بود. FDI خالص تا اوایل دهه ۹۰ مشخص نبود و تنها در اواسط دوره به سطوح واقعی رسید. اقتصاد گذشته اسرائیل، بسیار محدود و منابع آن ناچیز بود که توجه اغلب سرمایه گذاران خارجی را جلب کرد. FDI اندک سبب دخالت بازرگانان یهودی با ارتباطات بشردوستانه صهیونیستها و

پایداری سیاسی اسرائیل شد که موجب به کار انداختن سرمایه توسط ترکیب کمکهای مالی فراوان و مشارکت مردمی شد. سرمایه گذارها در اسرائیل توسط Nestles، Volksagen، Macdonalds و تعداد دیگری از افراد شناخته شده در بازرگانی انجام می شود. اطلاعات اخیر نشان می دهد مدیریت Koor و بانک Hapoalim، به ترتیب توسط Charles Bronfman و Ted Arison که از متمولان یهودی هستند انجام می شود.

دلایل دیگری مبنی بر اینکه آینده سرمایه گذاری خارجی نیازمند رسیدگی دقیق است وجود دارد. میدان موثر همراهی جریان سرمایه با FDI، خیلی متداول تر از شبیه سازی انجام شده توسط نظرات سخنرانان تجاری و حکومتی است. بزرگترین معاملات اغلب توسط بانکهای اسرائیل انجام شده است. رشد سریع عملکرد در بازارهای مصرف، با یک تعریف، جایگزین مقررات ناممکن روی بخش سرمایه گذاری شد. محدودیتهای دیگر FDI این بود که دولت به کمکهای مالی عاملان سرمایه گذاری خارجی ادامه می داد. تصمیم گیری برای بسط مدیریت تولید مؤثر در اسرائیل، مقید به یک کمک ششصد میلیون دلاری بود که قانون عامل سرمایه گذاری باید برای قانونی کردن آن اصلاح می شد.

البته FDI (سرمایه گذاری خارجی)، تنها ابزاری نبود که سرمایه گذاران خارجی را به اسرائیل سرازیر می کرد. در حقیقت، این موضوع، از طریق خرید سهام شرکتهای اسرائیلی توسط خریداران خارجی تکمیل می گردید. هر دو، به ترتیب، توسط سرمایه های جاری و فرصتهای مناسب برای جابه جایی غیر قانونی پول انجام می گرفت.

هنوز تشخیص وسعت، یا دوام وضعیت جدید اسرائیل به عنوان هدف سرمایه گذاری خارجی زود است. اما نمی توان رشد موقعیت بین المللی تجارت اسرائیل را انکار کرد که در سالهای اخیر، افزایش سرمایه های بیشتر از طریق اندوخته بازار و بانکهای خارجی و تقبل پیوستن به شرکتهای خارجی به وجود آمده است. گزارش این چنین فعالیتهایی بازرگانی خاورمیانه در اسرائیل را پر می کند، اگر چه اندازه گیری وسعت این فعالیتها بدون دقت سخت است. اطلاعات جمع آوری شده مانند درآمد FDI تأیید می کند که سرمایه گذاری مستقیم خارجی، بسیار بیشتر از سطوح پیشین رشد پیدا کرده است. به طور نمونه، در دوره

۱۹۹۴-۱۹۹۶ شرکتهای صنعتی اسرائیل، یک میلیارد دلار از دارایی شرکتهای خارجی را خریده‌اند.^{۱۲}

هزینه دولت

در اواسط دهه ۸۰، کاهش سهم منابع داخلی توسط دولت کاملاً برجسته بوده است. تمام هزینه عمومی معادل سه چهارم تولید داخلی در جنگ «یوم کیپور»- روز غفران- ۶ اکتبر- در سال ۱۹۷۳ کاهش یافته است. این رقم، دو سال بعد از تثبیت، به ۹۲ درصد و در سال ۱۹۹۴ به ۵۴ درصد کاهش یافت. اغلب کاهشها در هزینه‌های حکومتی می‌تواند در زمینه صنایع دفاعی، کمکهای مالی و سروسامان دادن به بدهیها صورت پذیرد.

ایجاد امنیت برای بازرگانی و کاهش کمکهای مالی دولت که به طور برجسته‌ای مشخص است، موجب افزایش واگذاری وجوه در طول دهه ۷۰- که فاکتور اصلی پشت سرگذاشتن بحران مالی اوایل دهه ۸۰ بود- گردید و از اقساط و بهره‌های بازرگانی تشکیل می‌گردید، که این امر، در تحقق اهداف صادرکنندگان، نقش بسزایی داشت. کمکهای مالی برای تقویت تولید بازار داخلی به طور مشخص کاهش یافت. همان طور که در شکل ۲ نشان داده شده، در مدت تورم داخلی در اواسط دهه ۷۰، بار این کمکهای مالی به چهار برابر (۸ درصد تولید ناخالص ملی) افزایش یافت و تا اوایل دهه ۸۰، در این سطح باقی ماند. کاهشهای مرحله‌ای در دوره بعد موجب کاهش سهم آنها به میزان ۲ درصد شد. به دلایل اثرات غیر مستقیم روی بخش تجاری، گرفتاریهای کاهش بودجه در قسمتهای دیگر- بدهکاری بخش خدمات و دفاعی- خیلی عجیب بود. تنظیم بودجه حکومت، منبع اصلی سودمندی برای بزرگترین بانکها، خصوصاً در طی سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۳ شد، در حالی که این سیاست، به طور متوسط یک پنجم تولید ناخالص ملی را حاصل کرد. کاهشی که روی ثبات در بودجه دفاعی داخلی ایجاد شد، بر قراردادهای تولیدکنندگان داخلی اثر گذاشت.^{۱۳} از سال ۱۹۸۵، تدارک بودجه ارتش داخلی افزایش نیافت، بنابراین، سهم رشد تولید ناخالص ملی اسرائیل به طور اساسی کاهش پیدا کرد. (شکل ۱)

همه داده‌های تجدیدنظر شده به طور آشکاری کاهش بزرگی از «دولت رفاهی برای بازرگانی» را نشان می‌دهند. اما یک ارزیابی کامل از این نتیجه نیازها را به بررسی این مساله که آیا سرسختی آشکار سیاست بعد از سال ۱۹۸۵ به سوی تجارت، به وسیله مواردی از توسعه که آشکار نمودن آنها ضروری نیست، تعدیل شده است؟ این مساله بیان می‌کند که این قبیل توسعه‌ها عبارتند از: جبران هزینه‌های مالیات یا جایگزینی کمکهای مالی قدیمی توسط کمکهای مالی جدید.

۱۱۳

در پیوند با مالیات افرادی چون Swank، نوین‌ترین تحقیقات را در مورد پژوهشهای تطبیقی اقتصادهای کشورهای OECD نشان می‌دهد. علی‌رغم فشارهایی که از سوی سرمایه‌های جهانی انجام می‌شود، وی به حمایت از «خزانه» ادامه می‌دهد. بنابراین زمانیکه حکومتها این نکته را دریافتند، کاهش مالیاتهای تجاری را ضروری دانستند. بزرگترین بازارهای تجاری خواستار عقب‌نشینی عاملان سرمایه‌گذاری شدند. به همین ترتیب در اسرائیل، طرف دیگر معامله معلوم است: در مجموع، همانطور که در شکل ۲ می‌توان دید، قطع کمکهای مالی توسط مالیاتها - به همان میزان - جبران شده است. یکی از اثرات فوری احیای ظرفیت جدید، استخراج درآمدها از بخش تجاری است، این ظرفیتها به شکل بسیار نامساعدی به دلیل سرعت تورم، پنهان مانده بود. درآمدهای حاصل از درآمد صنفی و مالیتهای حقوق‌بگیران به طور مشخصی رشد یافت که به تولید ملی - که در پی تثبیت به وجود آمده بود - ارتباط داشت. اما مالیاتها و کمکهای مالی کاهش یافته بود. یک اصلاح عمده از اواسط دهه ۱۹۸۰، افزایش تدریجی قطع کمکها بود که نرخ مالیات را روی سودهای توزیع نشده در پی داشت، که سطح آنها از ۶۱ درصد در سال ۱۹۸۴ به ۳۶ درصد در سال ۱۹۹۶ رسید. به علاوه مشارکت کارمندان در نظام تأمین اجتماعی و دیگر مالیاتهای پرداختی کاهش داده شد، که این کار توسط دولت رفاهی به منظور کمک به کارمندان رده پایین‌تر انجام شد. سرانجام، وقتیکه یارانه مالی عمده غیر مستقیم به طور واضحی قطع شده بود، نشانه‌ها به وضوح دیده می‌شد. این مسئله هم اکنون با ملاحظه سرمایه‌گذاران خارجی مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، این حقیقت دارد که سرمایه‌گذاری‌های مستقیم توسط صنایع داخلی

و بازرگانی ایجاد شد و نیز مساعدت خاص به صنایع نوزاد در زمینه های تکنولوژی مدرن در سال ۱۹۹۴-۱۹۹۲ سه برابر بیشتر از سالهای ۸۷-۱۹۸۵ بود.^{۱۴}

دولت رفاهی برای مالکین خانه

هیچ مدرکی وجود ندارد که بیان کند جمع مخارج جامعه در اسرائیل همزمان با دوره آزادسازی کاهش یافته است، انتقادی که معمولاً در مواقع مشابه وجود دارد. در پی دوره قطع بودجه در دهه ۱۹۸۰ و در اوایل نیمه دهه ۱۹۹۰ طبقه بندی عمده هزینه خدمات اجتماعی-بهداشتی و تحصیلات، رشد پیدا کرد و به طور تقریبی به همان سهم از تولید ناخالص ملی در دوره های پیشین بازگشت. هزینه خانه سازی و جذب مهاجر به ۳ درصد از تولید ناخالص ملی افزایش یافت، در پاسخ به موج مهاجرت از شوروی، پرداخت پول به مالکین ۱٫۵ درصد از تولید ناخالص ملی رشد یافت.

رکورد سالیانه و نوسان در هزینه واقعی اجتماع در ۱۵ سال اخیر نشان می دهد که علاوه بر جذب مهاجر، تعهدات افزایش یافته دیگری نیز دلیلی بر این امر شد. هزینه شعب نگهداری درآمد کلیدی رشد پیدا کرده بود- که دلیل اساسی آن تعدیل سود و تغییرات جمعیتی می باشد. در نمونه های دیگر از برنامه های نوین، مسایلی وجود دارد که سبب افزایش ناگهانی هزینه ها شده است. برجسته ترین نمونه، قانون بیمه سلامت ملی است که در سال ۱۹۹۴ پذیرفته شد. شمار این گونه موارد که سبب تعادل و عدالت اجتماعی شده و هزینه ها را افزایش داده و سبب گسترش امنیت اجتماعی می شوند، چندان زیاد نیست. سرانجام، یکی از خدمات اجتماعی-یکی از گرانترین آنها که تحصیلات است در دهه ۱۹۹۰ توسعه یافت-حکومت کارگری در ۱۹۹۲ هزینه های آنرا کمی تعدیل نمود. این مقدار در چند سال اخیر از حرکت ایستاده است.

در نهایت، یک شکل مهم از حمایت اجتماعی با طرح تثبیت حذف شده است (که شامل کمک مالی مصرف کننده به امور تغذیه و حمل و نقل عمومی است که در بیشترین حد در سال ۱۹۸۹ به ۱٫۴ میلیارد دلار رسیده بود). همان گونه که در کشورهای زیادی قوانین شایسته و

مفید برای بیمه بیکاری در نظر گرفته شده است، اما این امر از افزایش اعتراضات جلوگیری نکرده است.

به علاوه، این مساله، در اسرائیل در حد وسیعی مشاهده شده که هزینه های شخصی در خدمات اجتماعی در سالهای اخیر افزایش یافته تا خدمات عمومی نا کافی را جبران کند. سیستم مدارس عمومی، والدین را به پرداخت حق الزحمه و کمکهای مالی در تحصیلات عمومی، تشویق می کند. در زمینه بهداشت، طرحهای بیمه مکمل، اخیراً مطرح شده است و دولت سعی در قطع هزینه بیمه سلامت ملی دارد و از طریق دریافت مبالغی با عناوین مختلف، بار مالی خود را کاهش می دهد.

۱۱۵

انتقادگران، نشانه های خصوصی سازی رفاهی را به عنوان بخشی از یک پروژه سراسری دولت رفاهی عمومی مشاهده می کنند. تاکنون، معیار گرایش به بازار نسبت به بخش استخدام و سیاست حکومت در پیوند با سرزمینهای یهودی دور از مرکز، بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است. تا زمانیکه «بخش بوروکراتیک» بخشهای کلیدی صنایع دفاعی و دیگر بخشهای صنایع کلیدی را حفظ کند، منحصراً شهروندان یهودی را استخدام می نماید، این پناهگاهی است که به سیاست رفاهی حکومت کمک می کند. کاهش میزان استخدام کارمندان که به طور جدی به سوی خصوصی سازی هدایت می شود؛ این سیستم رفاهی را تهدید می نماید. توسعه محرکهای ناحیه ای در گرو متغیر نقش دولت در تقویت زندگی استاندارد شهروندان یهودی است، که البته دعاوی این محرکها بی فایده است و با توجه به ملاحظات و بررسی ها به حق نیست. دگرگونیهای سیاسی ایجاد شده، کمکهای مالی مستقیم و غیر مستقیم به خانه سازی، استخدام و خدمات عمومی را در توسعه شهرهای حاشیه ای تهدید نموده است.

رقابت و ساختار سرمایه

صنعتی کردن اسرائیل توسط حکومت، با پشتیبانی مالی انجام شد. این امر میان مدیران خصوصی، بخشهای Histadrut و عمومی انجام پذیرفت. این «Dirigisme» در مدتی که

تمایلات انحصاری را تقویت می‌کرد، سرمایه‌داری را به طور کلی و سرمایه‌داری در شهرهای کوچک را به طور خاص برقرار ساخت.^{۱۵} از اواخر دهه ۱۹۶۰ بخش تکمیل بازرگانی بزرگ در اسرائیل پدیدار گشت. در رأس آنها تنها شمار کمی از «گروههای تجاری» شامل بانکهای بسیار بزرگ و تشکیلات عظیم وجود دارند. این دو شاخه - مالی و غیر مالی - از طریق مالکین بانکها یا به دلایل نقشهای چندگانه بانکها به عنوان سرمایه‌گذاران، اعتباردهندگان و دلانان به هم مرتبط هستند. دو شعبه از بزرگترین بانکها جواب‌گوی اکثریت تلاشهای بازرگانی بانکی متنوع کشور می‌باشند؛ در حالی که تشکیلات و شرکتهای بزرگ بر شعبی که آنها عمل می‌کردند، تسلط یافته‌اند.

دوره بین جنگ یوم کیپور و طرح پایداری، شرایط دیگری را برای رشد سود و قدرت گروههای تجاری فراهم کرد. تشویقهای مستقیم و سوبسیدهای مالی، قراردادهای کسب هزینه اضافی، و سودهای بادآورده از عملکرد حکومت در قرض دادن و قرض گرفتن پول افزایش تجمع سرمایه را در بخش بازرگانی موجب شد. مالکیت حکومتی بزرگترین بانکهای اعتباری که سبب سقوط بازار سهام در سال ۱۹۸۳ شد، یک فرصت برای تقویت بانکهای بزرگ در جهت صنایع و عملکرد خدماتی ایجاد کرد. این تقاضا، بخشی یک تمایل نوین برای دولتمردان بانکی بود که تمایل به جایگزینی قدرت انحصارطلبی و تمرکز مالکیت بر روی سیاست عمومی و حمایت از جلوگیری از بازرگانی بزرگ داشتند. جریان رقابت واردات، کاهش سیر انحصاری بازار را برای تولید کالاهای کارخانه‌ای در پی داشت.

فعالتهای ضد دولت، با نقش گذشته‌اش که تمرکز را پرورش می‌داد بیگانه بود. کوششهای خزانه‌داری برای محدود کردن مالکیت بانکهای دارای شرکتهای غیر مالی، نبردی است که بعضی از ناظران آن را نبردی با پیروزی یک طرفه و با نتیجه می‌دانند. نشانه‌هایی وجود دارد که شرایط کنونی برای اصلاحات دشوار است. اول آنکه، تشویق‌های مالیاتی، قوانین جبران خسارت و غیره، آنها را در شرایط مناسبی قرار داده است. دوم، حتی تصور اینکه سرمایه‌گذاران خصوصی خارجی و داخلی کنترل قسمتی از بازرگانی بزرگ را به دست آورند؛ با توجه به پیدایش گروهها در شرایط مناسب دهه ۱۹۹۰، این امر به سادگی

شدنی نیست. سوم، قدرت اجرایی گردانندگانی که شرکتها را در بخشهای عمومی و Histadrut راه اندازی می کرد، نقش عمده ای را در بازرگانی کلان ادامه می دهد.

در حالیکه ثروت شخصی اعضای سابق الیگارشی مدیریتی و نقش ضروری آنها به عنوان سرمایه داران، به طور ثابت، رشد یافته است، تلاش آنها برای کنترل، همیشه با موفقیت همراه نبوده است. لیکن بین المللی گرایی، منافع بازرگانی نخبگان داخلی را تهدید نمی کند. Koor که می رفت در دهه ۱۹۸۰ ورشکسته شود؛ نیروی مجدد تجارت کلان را در دوره جهانی شدن به دست آورد. از قرار معلوم، Koor نیز شبیه دیگر کارخانجات بزرگ از متنوع سازی تولیدات به غیر از تولید نظامی، نفوذ در بازارهای کشورهای بیگانه، افزایش پیوندهای سرمایه بیگانه با ارتباطات مالی و بهبود بخشیدن به بازار سهام داخلی و توسعه بازار سهام خارجی سود برد.

خصوصی سازی و قانون زدایی

دگرگونیهایی که آزادیخواهان برای فراهم کردن ساختار اقتصاد در پی آن هستند، نه تنها در تقویت رقابت، بلکه در کاهش گستره مالکیت شرکتهای دولتی و کارخانجات دولتی تولید کننده کالاهای بازاری نیز موثر می باشد. در واقع مجموع تلاشهای دولت از اواسط دهه ۱۹۸۰، کوششی جدی در راستای خصوصی سازی شرکتهای عمومی نبود. اولین گام بنیانی در سال ۱۹۸۸ برداشته شد، زمانیکه کابینه با یک همت بلند، برنامه خصوصی سازی را توسط یک شرکت مشاوره ای انجام داد. هنوز در سایر کشورها، به دلیل مسئله پیدا کردن یک روش که از نظر سیاسی عملی باشد، از خصوصی سازی جلوگیری شده است. ولی ایجاد یک تعادل ارزشمند در شاغلین و مجریان به وقوع پیوسته است.

در آغاز ۱۹۹۰، بودجه حکومت شامل درآمدهای نسبتاً بزرگ از خصوصی سازی فراهم آمده بود، که تاکنون ۲۰-۱۵ درصد درآمدهای مورد نظر افزایش یافته است. نخستین نتایج فروش اندک که در نتیجه معاملات با شتاب در سرمایه گذاری خارجی و داخلی بود، به طور ناامید کننده ای، درآمد اندکی را عاید کرد. عرضه عمومی بعدی در بورس ارز تل آویو

موفقیت آمیز بود، اما این توفیق با رکود سال ۱۹۹۴ کاهش یافت. البته زمانیکه حکومت لیکود به دنبال انتخابات ماه می ۱۹۹۶ قدرت را به دست گرفت، این فرایند را پر شتاب نمود. دولت بخشی از سهام خود را در بانک‌ها پوالمیم به کنسرسیومی محلی و خارجی واگذار کرد. بسیاری از سیاستهای خصوصی سازی، در بانکها، ارتش، تولیدات و حمل و نقل بوقوع پیوست، اما هنوز موانع متنوعی در این راه وجود دارد.

بی قانونی، دومین معضل برنامه‌های اصلاحی نئولیبرال در چندین بخش بویژه کشاورزی بود. به دنبال آشفتگی محدود کردن تراستها، سازمانهای خاصی طراحی شد تا انحصارها را در زمینه‌های گوناگون مثل تلویزیون، تلفن و غیره از میان برود.

به مراتب، مهمترین محدوده بی قانونی در اسرائیل، تسلط دولت را بر آنچه که در گذشته «بازار سرمایه» نامیده می شد، باعث گردید. این موضوع یادآور آن است که پیش از ۱۹۸۵ نیز حکومت، سرچشمه سرمایه گذاری بود. سرمایه گذاری مجدد و منافع توزیع نشده اعتباردهی غیر قانونی بانکها نقشهای خیلی محدود را داشتند. دسترسی بر پس اندازهای بلندمدت به سختی می توانست دارایی‌ها را هدایت کند، نتیجه می گیریم که بازار سهام هیچ نقشی را در تحرک سرمایه گذاری بازرگانی بازی نکرد.

دو متغیر متفاوت در تاریخچه حاکمیت جریان سرمایه مشخص شده است. توانایی دولت در به دست آوردن کمکهای خارجی غیر متمرکز، و بخشی که از سرمایه‌های گردآوری شده در کالاها و مواد اولیه به وجود آمده است. این پدیده، دولت و دولتمردان را به روشهای سیاسی و نهادینه تشویق می نمود. بوروکراسی دولت و حزب حکومتی از نتایج حرکت منابع اقتصادی و توسعه کامل اجتماعی در سطح خرد، سود بسیار بزرگی را برد. در هر حال به محض ایجاد این پایه مداخله گر بلند مدت، توانایی حکومت برای پوشش هزینه‌ها به هدایای خارجی و منافع سیاسی، هر دو کاهش یافت. جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ نقطه عطفی است که تعهدات دولت باعث رشد ظرفیت آن شد و کسری بودجه و افزایش هزینه خدمات عمومی را به به بار آورد.

این بحران مالی ترجیحات بلندمدت دولت را تحت فشار قرار داده بود. در این شرایط

موقعیت پیوند دولت با بانکهای بزرگ به واسطه رقابت در جذب پس اندازهای خصوصی، افزایش یافت. (بانکها با سود زیاد برای تحرک سرمایه و توزیع اعتبارشان در جهت تقویت شده بودند) وظایف انتفاعی بانکها از طریق توزیع اعتبارات به نفع دولت در اوایل دهه ۱۹۸۰ یکی از راههایی بود که مدیران اقتصادی دولت برای تحریک رقابت و همکاری، در آن کوشش می نمودند. افزون بر آن، برای پشتیبانی از استقلال دولت در زمینه های نرخ بهره و تثبیت اعتبار داخلی، جریان بین المللی ارزی و نگهداری ارزهای خارجی محدود گردید. علی رغم این که حکومت لیکود در ۱۹۷۷ کنترل ارزهای خارجی را تا حدودی برطرف ساخت، هنوز مشکلات کسر بودجه در اثر سیاستهای اقتصادی باقی مانده بود.^{۱۶}

این موضوع ثابت کرد که پایین آوردن بدهکاریها، یک شرط لازم برای بی مقرراتی در بازار سرمایه بود. با پایان ناگهانی تورم فزاینده توسط طرح تثبیت در سال ۱۹۸۵، هزینه بخش عمومی کاهش یافت و درآمد دولت افزایش یافت. به همراه دیگر متغیرهای طرح (مثل قطع یارانه ها) کسر بودجه داخلی از بین رفت. پس از آن، تصمیم گیرندگان در خزانه داری، بانکهای اسراییل و مسئولین دولتی، به پایان یافتن قوانین مختلف پس اندازها و اعتبار پرداخته و به آزاد کردن بازار سرمایه داخلی به بازار سرمایه بین المللی تن دادند. ابزاری که تاکنون برای حذف «اعتبار مستقیم» و تقویت بازرگانی به کار رفته است، کاهش پشتوانه احتیاطی و بیمه ای دولت می باشد. به علاوه، گهگاه جریانهای پول خارجی به طور جزئی بی نظم می شود. شکل (پول رایج داخلی) هنوز کاملاً تبدیل پذیر نیست و نرخ منافع ارز بر پول داخلی غالب است.

از آنجاییکه امروزه حکومت مطالبه کمتری در پس اندازهای داخلی داشته، متغیرهای مهمی را در بازار ایجاد نموده است. گرچه هنوز دولت در تردید است که آیا فرایند اصلاح بازار سرمایه کامل خواهد شد؟ البته می توان فرض کرد که عدم رقابت بازار کلان سرمایه محدود شده است و موانعی در برابر نقش و قدرت بانکهای بزرگ ایجاد شده است. از طرف دیگر، هم دولت و هم سرمایه های کلان دلایلی برای لیبرالیزه کردن وضع موجود دارند. خزانه داری و بانکهای اسراییل در نهایت تا اندازه ای از موانع مؤسسات مالی برای جذب پس اندازهای

خصوصی آزاد شده اند و خودشان از امکان دسترسی به بازار سرمایه خارجی استفاده می کنند.

در همین حال، راههای جدیدی برای رشد سرمایه (بخصوص در بازار سهام) با عقب نشینی های دولت و اقدامات قانون زدایی باز شده است که میدان را برای هرچه کمتر کردن ارتباط میان حکومت و بانکها ایجاد نموده است. کمپانیهایی که عمومی بودند در طی ترقی بازار سهام در سالهای ۹۳-۱۹۹۲ گسترش پیدا کرده و سهامداران بسیاری، مالکان آن شدند. به طور مشابه نقش رو به افزایش بازارهای سهام- داخلی و خارجی- در دهه ۱۹۹۰ یارانه های حکومتی و اعتبار بانکها را حذف نکرده است. این دلیلی برای ادامه حاکمیت دلان غیر وابسته موسسات غیر بانکی و بانکهای تجاری خارجی است که تاخت و تازهای داخل بازار را برای خدمات مالی خیلی محدود نموده اند، علی رغم اینکه تحولاتی نیز برای دگرگون نمودن فعالیتهای انجام شده است.

بازار کار

آزادسازی بازار کار شایسته توجه است، زیرا بطوریکه در مقدمه فرض شد، بازار کار، انگیزه و عامل اصلی بسیاری از سیاستهای اقتصادی اسرائیل است. مسئله ایجاد اشتغال برای مهاجران یهودی بدون سرمایه، و مجزا کردن آنها از رقیبان عربی، موجودیت Histadrut (در ۱۹۲۰) به عنوان یک سازمان کارکردی چندگانه، و تشکیلات کارگری داخلی را موجب شد که برای بیش از نیم قرن نقشی مسلط در سیاست، اقتصاد و حمایت اجتماعی ایفا نمود. مسئله تولید کار برای مهاجران، اقتصاد عمومی و Histadrut را تحریک کرد، تاجیکه بخش بروکراتیک اسرائیل پا گرفت. حرکت به سوی بهبود شرایط مهاجران از طریق اشتغال و جلوگیری از مهاجرت، اجماع سیاسی را در مورد اشتغال کامل کرد. به علاوه، آمادگی حکومت را به یاری رساندن به بخش بازرگانی و اشتغال به وجود آمده بهبود بخشید.

بازار کار سه آهنگ تغییر همزمان را در سیاست اقتصادی اسرائیل ایجاد کرده است. اول، دگرگونی انقلابی و منطقی شکل ساختاری Histadrut، برخی دیدگاهها را در مورد بقاء

آن ایجاد نموده است. در چند سال اخیر، سازمان کار؛ تغییر بزرگ و ناگهانی سیاست داخلی را تجربه کرده است. دوم، حکومت با ورود تعداد زیادی کارگران خارجی که دستمزد ارزان دارند، شرایط بازار کار را دگرگون ساخته است. سوم، خصوصی سازی مالکیت تجاری بخش عمومی و Histadrut، به همراه کاهش استخدام یا «استخدام موقت»، که هر دو این موارد فعالیت بخش عمومی را کاهش داده است، همچنین به منظور ایجاد مشاغل جدید، بخش بوروکراتیک را حذف کرده است.

۱۲۱

اغراق آمیز کردن اهمیت Histadrut، پیش از دهه ۱۹۹۰، در تشویق موقعیتهای اقتصاد سیاسی اسرائیل، مشکل است: قدرت دلالی در حزب کارگر؛ شکل دادن به تشکل اقتصادی و سیاست اجتماعی؛ امتیاز انحصاری کردن نمایندگی کارگران در سطح داخلی و تمرکز چانه زنی های دسته جمعی؛ اداره کردن صندوق بهداشت کشور و چندین عملکرد صنعتی و مالی بزرگ؛ و هدایت یک «ائتلاف توزیعی» غیر قابل مقاومت با هماهنگ کردن نفوذ خصوصی سازی و بازرگانی Histadrut و حمایت از کارگران صاحب امتیاز بخش عمومی. تجزیه تشکیلات خصوصی سازی و بازرگانی Histadrut منابع را چند گانه کرده است، اما برجسته ترین تحولات در زیر خلاصه شده است:

۱- در سال ۱۹۷۹، بعد از شکست در به دست آوردن همکاریهای حیاتی با Histadrut، وزیر مالیه حکومت لیکود برنامه های بلند مدت Histadrut را برای استفاده از سرمایه های جمع آوری شده از بازنشستگی، به منظور سرمایه گذاریهای اقتصادی، لغو کرد. این عمل منابع عمده بانک هاپوالیم که بزرگترین مشتری اقتصادی Histadrut بود را از میان برداشت. سپس در سال ۱۹۹۳ در پی رکود بانک هاپوالیم که به ناچار، به کاهش برنامه خصوصی سازی تن داد، قراردادهای نظامی در اسرائیل و جهان اثرات کاهش تورم، بحران شدید در Koor، سبب اتخاذ تصمیمات اساسی در Histadrut شد.

۲- پیوند با روابط کار، کارفرمایانی مثل Koor، همان راه تمرکززدایی و انعطاف پذیری را همانند همتایان خود در کشورهای دیگر به اجرا درآوردند. پس برخی به دلایل سیاسی و گروهی دیگر برای به دست آوردن کمک به همکاری با Koor مشغول شدند. نتایج به دست

آمده از دو بحران در اقتصاد Histadrut و نمایندگی‌هایش این بود که نه تنها موجودیت اقتصادی و حقانیت آنها از بین رفت، بلکه توانایی محوری کردن یک جریان بزرگ کاری و تجاری بر ضد حکومت نیز از میان رفت.

۳- سرانجام، با طولانی شدن بحران سیاسی داخلی، ترکیبات کارگری در انتخابات ۱۹۹۴ Histadrut در رأس قرار گرفتند. زیرا از فشار الیگارش و کابینه حزب کارگر برای ارجحیت دادن به اهداف و خدمات Histadrut و دیگر هدفهای سیاسی، تشکیلات کارگری، به مسئولیت سیاسی رسیدند. یک گروه از آزادیخواهان جوانتر که درون حزب کارگر بوده ولی مستقلاً عمل می‌کردند و با مبنای تشکیلات ساختاری Histadrut قدیمی در برخورد بودند، موفق به از میان برداشتن Histadrut شدند، گرچه تشکیلات جدید، صدها هزار سرمایه دار را از دست می‌داد. تلاشهایی در کار است تا Histadrut نقشی به عنوان یک اتحادیه اصناف داشته باشد. حدود ۲۰۰۰۰۰ «کارگر مهمان» - یک هشتم شاغلان بخش تجاری - یک تناقض آشکار را با هسته ترکیبی دولت رسمی اسرائیل آشکار می‌کند. به دنبال تصرف غزه و ساحل غربی و برای جلوگیری از آشوبهایی که در اثر کمبود کارگر ساختمانی و کشاورزی به وجود آمده بود، حکومت مجوز داخل شدن کارگران روزانه فلسطینی را بر مبنای هزینه کمتر صادر کرد. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، وقتی این جریان به خاطر زد و خوردهای فلسطینیان درهم ریخت (انتفاضه اول ۱۹۹۳-۱۹۸۷)، مناسبات با اسرائیلی‌ها، و امنیت داخلی در طی انتفاضه نیز در هم ریخت. به خاطر این که تعداد فلسطینیان استخدام شده در اسرائیل بسیار بالا بود، در سال ۱۹۹۳ موانع امنیتی به طور قابل ملاحظه‌ای بالا گرفت. بالغ بر دو سال کمیابی کارگر فلسطینی به وسیله سهمیه افزایش یافته برای کارگران وارداتی موقتی جبران شد. بزرگترین سهم کارگران را تایلندیها و رومانی‌ها بر عهده داشتند. وسعت پدیده کارگران میهمان به سرعت و زودتر از مسئله جانشینی فلسطینیان رشد یافته بود. در هر حال، ناظران شاهدند که امروز کارگر مهاجر غیر قانونی برابر کارگران قانونی در اسرائیل می‌باشند. نه تنها این موضوع، یک نشانه از ابتلا به بین‌المللی شدن بازارهای اسرائیل است، بلکه نشانه‌ای از قبول وارد نمودن نیروی کار و عملکرد خصوصی سازی کمپانیهاست؛ در واقع دولت تسلیم

شرایطی شده است که آن سوی مقررات اقتصادی است. هنوز در مقابل دیگر اصلاحات، رسوخ اسرائیل به بازار جهانی، مفهوم آزادسازی کامل را از سوی نخبگان دولتی مطرح نکرده است و تعمیم به باز کردن دروازه‌ها بر روی کارگران خارجی نتیجه منافع متناقض دولت است.

آزادسازی بازار کار اسرائیل، کم شدن نقش حکومت در دستگاه استخدامی را در پی داشت. خصوصی سازی و قانون زدایی، اگر چه کامل نیست، ولی وسعت و میزان استخدام در شرکت‌های عمومی و صنایع ارتشی، انحصارات ساخت و ساز و عملکرد قبلی Histadrut را کاهش داده است. استخدام در خدمات و عمومی (بهداشت، تحصیلات، ادارات دولتی و ...) در طی دهه ۱۹۹۰ کاهش یافته است و سبب افزایش مشاغل نوین در بخش‌های تجاری شده است. به طور خاص، صنایع تعدادی از کارگران با تجربه ماهر و دانشمندان و مهندسان با تخصص بالا را از شوروی سابق در اختیار گرفته است. سومین جزء بخش عمومی، ارتش است که شبیه تعاونی‌های خدمات عمومی یک نقش افراطی را در جذب نیروی کار یهودی داشته است؛ در سال ۱۹۷۳ ارتش منظم (شامل سربازان وظیفه) و نیروهای ذخیره، ۱۲ درصد کل نیروی کار را شامل شده بود که تا سال ۱۹۹۵ این نسبت به ۸ درصد کاهش یافته است.

نتایج

نظام سیاسی اسرائیل بی تردید با توجه به تئوری‌های پیشرفته اصلاحات، دگرگونی‌های نهادی و تغییرات ساختاری، نوعی منحصر به فرد است، چرا که پیشینه بلندی از لیبرالیسم فرونشاندن دارد. اگر چه استثناگرایی سنتی اقتصاد سیاسی اسرائیل در حال محو شدن است، سه شرط مهم وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. نخست اینکه، شبیه هر تغییر شکل عمده پر شتاب، آزادسازی به طور یکسان و پیوسته یا به طور کامل رخ نداد. دوم اینکه، علی‌رغم کاهش‌های شدید در نقش حکومت، عادی سازی Histadrut و تسلط فرهنگی بازار، اسطوره جمع‌گرایی صهیونیستی در بسیاری از عملکردها - که اقتصاد سیاسی را احاطه کرده‌اند - اثبات می‌کند. سوم، فرایند آزادسازی نامعین است به دلیل طبیعت سیاسی؛ این

یک فرصتی برای رقابت بین برنده‌ها و بازنده‌ها است. برنده‌ها به منظور حمایت و تقویت موقعیت مطلوب خودشان در وضع موجود به بهره‌برداری از ابزارهای نهادینه آزادسازی می‌پردازند، در برابر، بازندگان ممکن است تغییرات را بکنند، محدود، یا حتی وارونه کنند. دلایلی وجود دارد که پاسخگوی این مسئله هستند که چرا خیلی از یافته‌های ما متناقض می‌باشند. هزینه حکومت کاهش یافته، اما بعضی بخشهای هزینه عمومی هنوز وجود داشته و حتی رشد کرده‌اند. دولت کنترل سرمایه‌های و بازارهای ارز خارجی را کاهش داده است یا حذف کرده است ولی هنوز نقش و علاقمندی به شرکت‌های چند ملیتی بزرگ، بازار فن‌آوری اسلحه در اسرائیل و کمک مالی به فن‌آوری بالا وجود دارد. بازرگانیهای کلان هنوز هم مرکز اقتصاد سیاسی اسرائیل هستند، اما مجبور به پذیرش قطع کمک مالی عظیم دولت شدند. در هر حال، دولت مالیات شرکتها را کاهش داد و فرصتهای جدیدی را برای تحرک خصوص سازی سرمایه و داخل شدن به بازار خارجی، فراهم کرد. در حالیکه بازرگانی اسرائیل بسیار بین‌المللی شده است، بازگرداندن سودها برای حمایت از ساختار متمرکز دولت وانگیزه‌های وطن پرستی وجود دارد.

ادبیات اقتصاد سیاسی به ما می‌آموزد که انتقال بین رژیمهای سیاسی توسط ترکیب فشارهای درون‌زا و برون‌زا برای تغییر به وجود آمده است؛ که بدون توجه و میل به نتایج سیاستها در مؤسسات به وجود می‌آید، در حالیکه تغییر شرایط خارجی فرصتها و موقعیتهای جدیدی را به وجود می‌آورد. نگاهی به گرایشهای کنونی آشکار می‌کند که در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت اسرائیل دریافت که قادر به احیای مدل رشد شکست خورده اش که بار زیادی را بر دولت تحمیل می‌کرد، نیست. دیگر ممکن نبود تناقضات را از طریق سودها و هدایای بادآورده جبران نماید. سیاستهای جدید دولت مبتنی بر از بین بردن تعهدات اقتصادی دولت و ایجاد منافع قدرتمند و حمایت از ظرفیتهایش به منظور مدیریت اقتصاد عمومی و اقتصاد بین‌المللی گسترده تر بود.

از بعد تئوریک، این گفتگو به خوبی با نگرش سیاست عمومی به عنوان حمایت کننده منافع دولت در استقلال داخلی مناسب است، بخصوص زمانیکه تعهدات دولت یارای برابری

با بخشهای اقتصادی و گروههای اجتماعی را ندارد. پارادوکس آشکار لیبرالیسم - که حکومتها با رضایت قدرت را به منظور به دست آوردن آن کنار گذاشتند - به طور تحلیلی به ما فهماند که آیا ما تفاوت بین قدرت به عنوان منابع، و قدرت به عنوان استقلال را شناخته ایم؟ منابع از دست رفته ممکن است با ارزش باشد که برای به دست آوردن آن، استقلال از دست می رود.

این دیدگاه ریشه های پیدایش ابتکارات سیاست لیبرالیسم، مانند اسرائیل در هنگام Miton و گرایشهای جدید لیبرالیسم را روشن می کند. پاسخ به این پرسش که چطور دوام چنین سیاستی (دوباره نظام یافته) تأمین می شود، مفید نیست. بعد از گذشت بیش از یک سال، قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، نتایجش دولت اسرائیل را متوجه یک رژیم اقتصاد سیاسی جدید نمود، آزادیخواهان آن زمان، مشکلات جدیدی در خصوص چگونگی مواجهه با رشد صادراتی داشتند. در هر حال، در ۱۲ سالی که گذشته است، از سال ۱۹۸۵، اصلاحات ساختاری که اساس طرح تثبیت بود به طور جزئی و گاهی به کندی انجام شده است. اما به طور مسلم، اقتصاد سیاسی اسرائیل در مسیراهایی که در گذشته ناممکن بوده است، تغییر یافته است.

برای فهمیدن اینکه چطور یک نظام جدید به دست می آید، به تمرکز روی تشکیل ائتلافهای سودمند دوجانبه که دولت را با جامعه ارتباط می دهند، نیاز داریم.^{۱۷} الگوهای جدیدی که توسط دولت ایجاد می شود باید با مراکز قدرتمند خارج از دولت نیز سازگار باشد. حال به بررسی این روندها در دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ می پردازیم.

- ۱- تبادل سیاستهای چند چهره، بین Histadrut و دولت که در ترکیب Histadrut پنهان شده بود، سرنوشت مشترک سازمان کار و حزب کارگری را آشکار ساخت.
- ۲- چند مرکز کلیدی از اقتصاد کلان - بانکهای اصلی و مجتمع Koor - به دلیل بحرانهای جدی ضعیف شد.
- ۳- جهانی شدن، فرصت جدیدی برای بازار، تولید و فعالیتهای تجاری - مالی فراهم کرد. فرصتهایی که بواسطه توافقیهای تجاری آزاد از یک طرف و فرآیند صلح از طرف دیگر به دست آمد.

در ابتدا، دو گونه از این تحولات، ظرفیت درآمد قدرت آور دولت، ناشی از «مداخله

افراط‌آمیز» دولت را ضعیف کرد.

سومین روش، نشانی از استراتژی جهانی برای تجارت کلان داشت که سوددهی آن از نظام مداخله‌گر کمتر نبود. به راستی، تغییر جدید در روابط دولت-اقتصاد، راهی برای انتقال چرخه‌های ناقص به چرخه‌ای درست بود. از نقطه نظر حکومت، نقش جدیدش در اقتصاد نه تنها قیودات مالی را حل می‌کرد بلکه سبب رشد سریع اقتصادی ناشی از صادرات با فن‌آوری برتر در دهه ۱۹۹۰ می‌گردید. خصوصی‌سازی، فرصتهایی برای انتقال عملکرد بخش عمومی به خصوصی‌سازی فراهم آورد و فشار بخش بروکراتیک را روی بخش خصوصی کم کرد. بودجه کمتر دولت، مالیات کمتر و بازار سرمایه وسیعتر را موجب شد. اما بودجه مورد نیاز به منظور برقراری قدرت مداخله‌جو، ولی سودمند دولت در بازرگانی باقی مانده است (که شامل جذب مهاجران فقیر و ثروتمند بود و سیاستهای صنعتی و آموزشی که قدرت اسرائیل را در فن‌آوری و تخصص زیاد می‌کند). دولت نقش پیشگام را در صنایع نظامی اسرائیل بازی می‌کند، به گونه‌ای که نشان می‌دهد پنجمین صادرکننده جهانی است. مهمتر از همه اینکه، اگر دولت بخواهد به فرایند صلح بازگردد، استراتژیهای بازرگانی بین‌المللی خاورمیانه مانع آن هستند و ارتش، افزایش دوباره بار اضافی بودجه را بر دولت تحمیل می‌کند. نه تنها برخوردها بلکه دیگر مسایل فرا اقتصادی باعث می‌شود دولت همیشه با اقتصاد درگیر باشد. اغلب امتیازات اعطاء شده به مهاجران، یارانه‌های اقتصادی و غیره گواهی بر چگونگی مواجهه دولت با مسایل اقتصادی است.

موارد پرشماری از تنش میان دولت و بخش تجارت را می‌توان مشاهده کرد. در این ارتباط، شناخت نقش دوگانه خزانه‌داری، کوچک کردن دولت و کوشش به تخصیص دادن برخی از منافع آزادسازی به دولت بسیار مهم است. در موارد خاص، دولت از سرمایه‌مالیاتی به نفع بازار سهام استفاده می‌کند و سبب کاهش حمایت بانکهای بزرگ از صنایع و شرکتهای خدماتی می‌شود، این چنگ اندازیه‌ها، بعضی اوقات باعث زد و خورد دولت با تجارت کلان می‌شود.

تصور تهدیدهای بالقوه دیگر، بر علیه نهادینه شدن لیبرالیزاسیون دشوار است. کاهش

حمایت صنعتی، کاهش بازار کار اداری و وارد نمودن انبوه کارگران میهمان غیر یهودی می تواند واکنشهای قوی سیاسی را رشد دهد. انتخابات ۱۹۹۶ ثابت کرد که بازندگان از آزادسازی می توانند در یک نیروی سیاسی واقعی تجلی پیدا کنند. اگر چه، تا به حال این نیرو روی مسایل مهم مربوط به مرزها، صلح و هویت سیاسی تمرکز کرده است. تناقض آشکار بین دولت کنونی در رابطه با مسایل دفاعی و حل مشکل اعراب-اسرائیل از یک سو، توانست در اقتصاد دولت، اجبار تعدیلی را در زمینه لیبرالیزه شدن ایجاد کند. در هر حال، نمی توان مدعی شد که مدل رشد جدید پایدار یا حتی کامل است. توسعه اقتصادی سال ۱۹۹۷ امکان عملکرد اقتصاد پر قدرت اسرائیل را در دهه ۱۹۹۰ نشان می دهد. شاید این امر نیز تصادفی به نظر بیاید؛ اما در مجموع لیبرالیزه شدن حقیقت دارد، و توسط یک ارتباط دوطرفه بین دولت و تجارت حمایت می شود. اما هنوز پیش گویی این که چطور تبادلات اقتصاد سیاسی اسرائیل کامل و پایدار می شود بسیار زود است.

از دیدگاه تطبیقی، داستان اسرائیل در اصل به روشهای مشابه در کشورهای دیگر می ماند. دولت یک سری اصلاحات در مسیر مورد نظر آمریکا را شروع کرده است. موانع اصلی همگرایی داخلی به سوی بازارهای سرمایه بین المللی از میان برداشته شده است و تجارت خارجی و جریان سرمایه های فرامرزی تقویت شده است. بعضی بانکهای دولتی بزرگ به مالکین خصوصی واگذار شده اند. هزینه های عمومی، مالیاتها و بدهکاریهای دولت به طور قابل توجهی کاهش یافته است. قانون زدایی مهمترین شیوه های رهبری اقتصادی و کنترل دولت را حذف نموده است و برتری بعضی انحصارات خصوصی و عمومی مشخص را از بین برده است.

در دیگر کشورها نیز، چنین تناقضی وجود دارد. فرایندهای آزادسازی یا کامل نشده اند یا به طور سطحی توسعه یافته اند، یک پیمان به ادامه توانایی دولت در نگاه داشتن مؤسسات متمایز ملی به عنوان پارادایم سیاسی مبادرت کرده است. اسرائیل در سطح ایدئولوژی استثنایی ندارد. آزادسازی، برنامه اقتصاد احزاب عمده سیاسی را موجب شد، گرچه هنوز کارمندان و افراد ذینفع از دولت رفاهی حمایت نموده و مخالف کاهش بودجه هستند،

طرفداران آزادسازی بیشتر سیاستمداران و مشاوران اقتصادی اش می باشند. به طور خلاصه، سیاست آزادسازی شبیه سیاست اقتصاد سیاسی است که در میان زدوخوردهای منافع برندگان و بازندگان ریشه گرفته است.

دیدگاه مقایسه ای روی آزادسازی به دلیل کمبود داده های معتبر فراملی در برابر ارزیابی موقعیتهای دولت، به تأخیر افتاده است که این امر پیشرفت منقبض دولت اسرائیل ارزیابی می شود. یک انسان می تواند سیاستهای کاهش هزینه و قانون زدایی نقش دولت در بازار سرمایه را ناکافی و سیاستهای رفاهی را ضعیف تشخیص دهد. در دهه گذشته، اسرائیل به طور اساسی الگوی پایداری بلندمدت دولت-اقتصاد را تغییر یافته است؛ اما در مسایلی دیگر، بعضی متغیرهای دولت بیش از دیگران مشخص شده است. جذب مهاجر، ایجاد آرامش قبل از دوره ۱۹۶۷، کمک به مناطق داخلی دور از مرکز، و ایفاء تعهدات ارتش (که به معنای به دست آوردن نزدیک به یک چهارم بودجه حکومت بود) ادامه داده است. دیدگاه مقایسه ای بر روی متغیرهای مستقل نیاز به آن دارد که ما به ادامه وضع غیر مشخص اسرائیل به عنوان یک جامعه مهاجر با جدالهای مرزی و مشروعیت توجه کنیم.

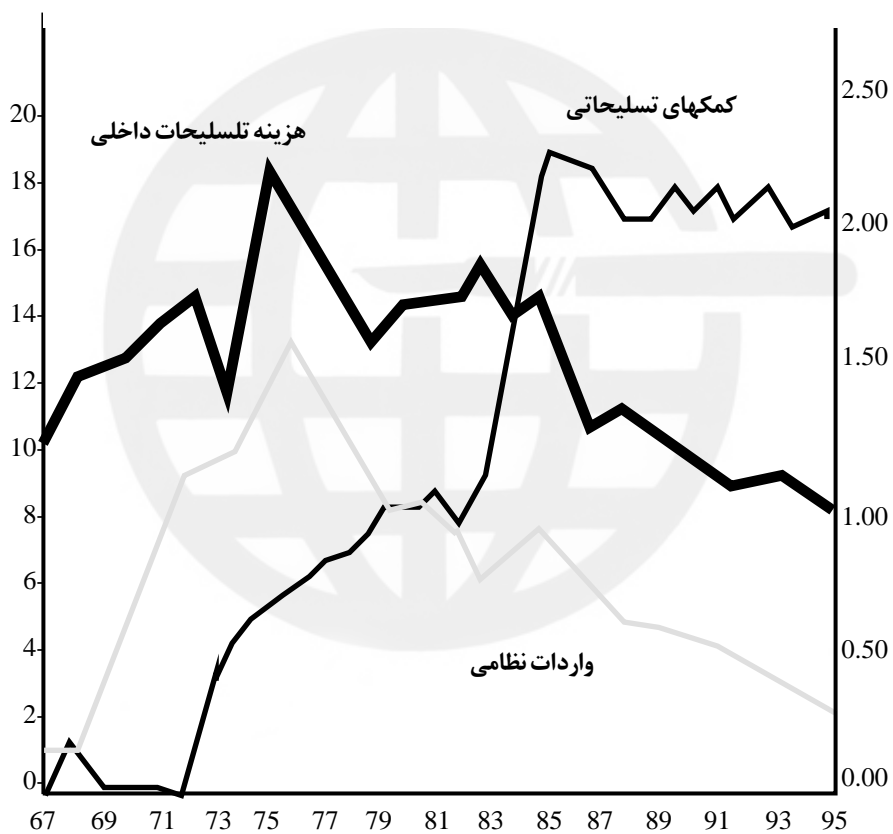
وفاق اقتصادی، میراث تاریخی مهاجرت یهودیان در زدو خوردهای عرب-یهود در دوره پیش دولتی بود؛ این مشکلات از میان رفتنی نیست زیرا ادامه زدو خوردها و مهاجرت، تعهدات دولت را شکل داده است. این نظریه ها و جدالهای پرشتاب در سخنرانی ها و عملکرد سیاسی سردمداران اسرائیل مشاهده می شود. به طور طعنه آمیز، وقتی که جناحهای سیاسی چپ و راست، آزادسازی را مطلوب می دانند، موضع مخالف را در قبال حل مسایل مرزی به صورت پایدار نگاه داشته اند. موضع استثناء گرایان نیز به فعالیتهای شدید دولت و بهره گیری از منابع برای دفاع از سرزمین اسرائیل ارتباط دارد، یعنی همه چیز در دولت ادغام می گردد. دولتها نیز، اسرائیل را خانه سیاسی یهودیان می دانند و نگران تهدیدهای اقتصادی به ویژه پیروزی فردگرایی می باشند. جناح چپ، که در اسرائیل اردوی صلح نامیده می شوند، دورنمای کاهش هزینه ارتش و حذف هزینه تصرف و جایگزینی فلسطینیان را در نظر دارد، آنها معتقدند که می توان بهره برداری سودمندانه ای از اقتصادی بین المللی و داخلی با توجه به

شرایط متشنج خاورمیانه داشت.

گزینش منطقی برای گروه چپ، یک دیدگاه فرا صهیونیستی است که خواهان دولتی لیبرال-سیاسی برای خدمت به همه اتباعش در اسرائیل است، که اساساً با طیف نظرات یهودیان چه در سطح رهبران و چه در سطح توده‌ها تفاوت دارد. همچنین دیدگاه جناح چپ با ملی‌گرایی مذهبی راست نیز گهگاه تفاوت دارد. اما هر دو جناح چپ و راست یک اجماع صهیونیستی دارند. پیروزی آزادسازی اقتصادی ممکن است این چیرگی را از پا در آورد. در هر حال، نتیجه این سیاستها، برای هویت و اقتصاد سیاسی اسرائیل بسیار ارزشمند است. □

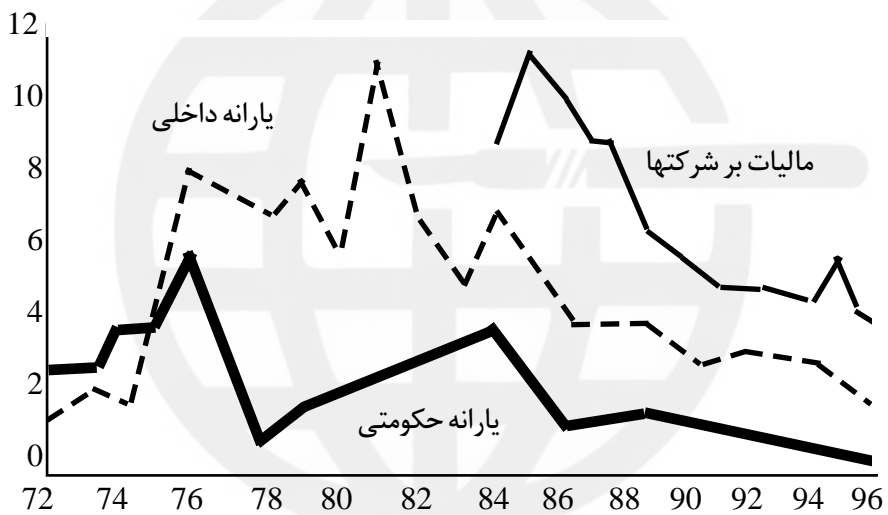


شکل (۱)
درصد تولید ناخالص ملی



۱۳۰

شکل دو
درصد تولید ناخالص ملی



پاورقی ها:

1. D. Patinkin, *The Israel Economy: The First Decade*, Jerusalem: Falk Project for Economic Research in Israel, 1960.
2. On the notion of policy regimes, see G. Esping-Andersen, *The Three Worlds of Welfare Capitalism*, Cambridge: Polity Press, 1990.
3. For a concise survey, see B. Cohen, "Phoenix Arisen: The Resurrection of Global Finance (Review Article)," *World Politics* 48/2 (Jan. 1996) pp. 268-96. Economist Paul Krugman has argued vigorously that politicians and other interested parties exploit "pop internationalism" to their own end; P. Krugman, *Pop _ Internationalism*, Cambridge, MA: MIT Press, 1996. The political construction of "global imperatives" has been insightfully discussed in the Latin American context by B. Geddes, "How Politicians Decide Who Bears the Costs of Liberalization," in Ivan T. Berend (ed.), *Transition to a Market Economy at the End of the 20th Century*, Munich: Sudosteuroopa Gesellschaft, 1995, pp. 203-28; K. Weyland, "Neo-Populism and Neo-Liberalism in Latin America: Unexpected Affinities," *Studies in Comparative International Development* 32/3 (Fall 1997) pp. 3-31.
4. I. Sharkansky and A. Radian, "Changing Domestic Policy 1977-1981," in Robert O. Freedman (ed.), *Israel in the Begin Era*, New York: Praeger, 1982, pp. 56-57; Y. Ben-Porath, "The Conservative Turnabout Never Was," *Jerusalem Quarterly* 29 (Fall 1983) pp. 3-10.
5. Shalev, *Labour and the Political Economy*; P. Evans, D. Rueschemeyer and T. Skocpol (eds), *Bringing the State Back In*, Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
6. M. Shalev, "Labors, State and Crisis: An Israeli Case Study," *Industrial Relations* 23/3 (1984) pp. 362-86.
7. A. Mintz, "The Military-Industrial Complex: The Israeli Case," *Journal of Strategic Studies* 6/3 (Sept. 1983) pp. 103-28; H. Barkai, *The Defense Industries at a Crossroads*, Research Paper No. 197, Falk Institute for Economic Research in Israel, Jerusalem, 1987 (Hebrew).
8. M. Bruno, *Crisis, Stabilization, and Economic Reform: Therapy by Consensus*, Oxford: Clarendon Press, 1993.
9. A. Razin and E. Sadka, *The Economy of Modern Israel: Malaise and Promise*, Chicago: University of Chicago Press 1993.
10. M. Keren, "Economists and Economic Policy Making in Israel: The Politics of Expertise in the Stabilization Program," *Policy Sciences* 26/4 (1993) p. 331-46.
11. N. Halevi (ed.) *Import Policy and Exposure of Israeli Industry*, Jerusalem: Falk Institute, 1994 (Hebrew). On import duties, see the annual reports of the State Revenues Administration.
12. Manufacturers' Association of Israel, *Globalization in Israeli Industry: Report of the Commitee for Strategic Thinking*, Tel Aviv: Economic Division, MAI, 1997 (Hebrew); BOI-96, Appendix Table Vav-13.
13. S. Hadar, *Blurring of the Boundaries between Public and Private in Relations between State and Industry*, Unpublished doctoral dissertation, Department of Political Science, Hebrew University of Jerusalem, 1990 (Hebrew); Bichler and Nitzan, "Military Speding and Differential Accumulation"
14. O. Yosha and Yafeh, "The Capital Market Reform 1985-95 and Modes of Finance in Israeli Manufacturing," *Rivon Lekalkala* 43 (1996) Table 3 (Hebrew).
15. F.L. Pryor, *Property and Industrial Organization in Communist and Capitalist Nations*, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1973.
16. L. Leiderman and G. Bufman, *Financial Reform in Israel: A Case of Gradualism*, Tel Aviv: Pinhas Sapir Center for Development, 1994; I. Tov, "The Economic Upheaval of 1977- Implementation of Operational Goals," *Rivon Lekalkala* 135-6 (April 1988) pp. 33-47 (Hebrew).
17. P. Gourevitch, *Politics in Hard Times: Comparative Responses to International Economic Crises*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1986; P. Swenson, "Bringing Capital Back in, or Social Democracy Reconsidered- Employer Power, Cross-Class Alliances, and Centralization of Industrial Relations in Denmark and Sweden," *World Politics* 43/4 (1991) pp.513-44.